

## درنگی در ساختار تعالیم قرآن

دکتر فتح الله نجارزادگان

### چکیده

می توان ساختار تعالیم قرآن را در سه رهیافت کلی: ساختار دلالی، صنفی، معنایی (جزء نگر و کل نگر) دسته بندی کرد. هر چند این سه نوع رویکرد به معنای انفصال قطعی هر کدام از یکدیگر - بدون آن که نقطه مشترکی داشته باشند - نیست. این مقاله به بررسی این سه رهیافت به ویژه رویکرد معنایی (در شکل کل نگر) می پردازد تا انسجام درون متنی از تعالیم وحی را بر مدار «توحید» بنمایاند، راه کاری برای فهم معارف قرآن فراهم آورد و نسخه ای به مریبان برای اصلاح فرد و جامعه، ارایه کند.

کلیدواژه: قرآن، تعالیم وحی، دلالت الفاظ، اصناف آیات، انسجام وحی.

### طرح مسأله

کاوش برای شناخت ساختار تعالیم وحی، پیشینه کهن دارد. قرآن پژوهان به چند دلیل به این امر، اهتمام داشته اند: الف: ارزش ذاتی مطالعات قرآنی که به تنهایی موضوعیت دارد. ب: عمل به آموزه «تدبیر» در معارف کتاب خدا. ج: ارزش راهبردی درک ساختار تعالیم وحی برای دریافت راه کار فهم معارف قرآن.

دغدغه اصلی ما در این بررسی، شناخت ساختار معنایی کل نگر از تعالیم وحی است تا افزون بر دستیابی به این اهداف، پاسخی در خور به این پرسش فراهم آورد: چرا تعالیم قرآن در نگاه بدوی از هم گسیخته می نمایاند؟ چرا بیش تر سوره ها (به ویژه سوره های بزرگ) از انسجام موضوعی برخوردار نیستند و گاهی در یک سوره از چندین موضوع - که از نگاه بدوی با یکدیگر ارتباطی ندارند - سخن به میان آمده است؟

## ساختار دلالی

در این رویکرد الفاظ و تعابیر قرآن از نظر «دلالت بر معنا و مراد» مورد بررسی قرار می‌گیرند. شاید بتوان گفت: در بین دانشمندان، نخستین دسته بندی در این راهبرد، با الهام از آیات قرآن صورت گرفته که در آن، تعابیر قرآن را به «محکم» و «متشابه» تقسیم کرده اند و سپس به تقسیمات دیگر گسترش داده اند<sup>(۱)</sup>. آنان گونه های الفاظ قرآن را از حیث موضوع له، به عام، خاص و مشترک و مختص و از حیث استعمال معنایی به حقیقت و مجاز و از نظر درجه دلالت آن ها بر معنا و مراد متکلم به دو دسته کلی واضح الدلالة و غیر واضح الدلالة تقسیم کرده اند؛ الفاظ واضح الدلالة شامل: ظاهر، نص، مفسر و محکم و الفاظ غیر واضح الدلالة به خفی، مشکل، مجمل و متشابه منقسم شده اند. الفاظ قرآن از حیث چگونگی دلالت آن ها بر معنا نیز، به دلالت مطابقی (عبارت النص)، التزامی (اشاره النص) و تضمنی (دلالة النص) تقسیم شده اند (خرمشاهی: ۲ / ۱۴۰۷).

به طور مشخص در این زمینه، زرکشی در کتاب «البرهان» خود، حجم قابل توجهی را در تحت عناوین گوناگون به مباحث دلالت الفاظ قرآن اختصاص داده (نک: زرکشی: ۲ / ۳۶ - ۴۶) و سیوطی نیز به پیروی از او، همین خط مشی را دنبال کرده است (نک: سیوطی: نوع ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۹ و ۵۰).

## ساختار صنفی

در این رویکرد، تعالیم وحی به اصناف گوناگون دسته بندی شده تا امکان معرفت بازشناسی کتاب خدا فراهم آید. به نظر می رسد کهن ترین دسته بندی از اصناف قرآن، فرازهای خطبه مشهوره زهرای مرضیه سلام الله علیها است. که می فرماید: «به تُنالُ حججُ الله المنورة وعزائمه

۱. در خطبه اول نهج البلاغه نیز به نوعی به تقسیم بندی آیات از نظر دلالت اشاره شده است. امام می فرماید: «کتاب ربکم فیکم مُبییناً حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسیخه و منسوخه و رخصه و عزائمه و خاصه و عامه و عبره و أمثاله و مرسله و محدوده و مُحکمه و مُتشابهه. مُفسراً مُجملاً و مُبییناً غوامضه؛ کتاب پروردگارتان در دسترس شماست، حلال و حرام آن، واجب و مستحب اش، ناسخ و منسوخ اش، رخصت و عزیمت اش، خاص و عامش، بند و مُثل هایش، مطلق و مقیدش و محکم و متشابهش آشکار و هویداست. مجمل آن تفسیر شده و دشوارش تبیین شده است.»

المفسرة ومحارمه المحذرة وبيئاته الجالية وبراهينه الكافية وفاضله المندوبة ورخصه الموهوبة وشرائعه المكتوبة...» (حكيمى: ۲ / ۱۱۰) در اين تعابير اصناف آيات به حجت ها، اوامر و دستورها، نواهي و حرام ها، بينات، براهين، آداب، رخصت ها و آيين ها، تقسيم شده اند. در زمينه دسته بندي اصناف آيات، كتاب «علوم القرآن عند المفسرين، فصل اصناف الآيات ومقاصدها» راهگشاست (ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۸۶).

در مقدمه تفسير منسوب به علي بن ابراهيم قمى دسته بندي نسبتاً گسترده اي از آيات به چشم مي خورد كه بخشي از آن ها را مي توان در رديف اصناف آيات قرار داد<sup>(۱)</sup> (قمى: ۱ / ۲۲). ابن جزى معانى قرآن را در هفت صنف بدین شكل ترسيم کرده است «علم الربوبية، والنبوة والمعاد والاحكام والوعد والوعيد والقصص» (ابن جزى: ۱ / ۶ - ۵). عبدالقادر اصناف آيات را تحت عنوان مقاصد القرآن به سه گروه دسته بندي کرده مي نويسد: «الأول: ما يتعلّق بالإيمان بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر... الثاني: ما يتعلّق بأفعال القلوب والملكات فى الحث على مكارم الأخلاق... الثالث: ما يتعلّق بأفعال الجوارح فى الأوامر والنواهي...» (عبد القادر: ۱ / ۲۲ - ۲۳ به نقل از مركز الثقافة: ۱ / ۱۸۱ - ۱۸۲). ابن عاشور اين دسته بندي را به هشت گروه رسانده است (ابن عاشور: ۱ / ۴۰ - ۴۱).

اگر بناست جست و جوى خود را درباره اصناف آيات در دیدگاه قرآن پژوهان گسترش دهيم بايد نظريه «نزول القرآن على سبعة أحرف» را در آثار فريقين به ویژه اهل سنت بازخوانی کنیم؛ چون برخی از آنان برای درک واقعبينانه از اين حديث كوشده اند تعاليم وحى را در هفت صنف دسته بندي کنند. مانند علامه طباطبائي كه پس از اشاره به اين روايات و حكم به استفاضه آن ها در بين شيعه و اهل تسنن، تفسير هفت حرف را به متن روايات ارجاع مي دهند و مي گویند: «در متن برخی از اين اخبار مراد از هفت حرف روشن گردیده و گره از مشكل گشوده است به اين كه قرآن داراي [هفت صنف از] امر و زجر، ترغيب و ترهيب، جدل و قصص و مثل است» (طباطبائي: ۳ / ۷۵ - ۷۴). اين نوع تلقی از روايات، راه را برای دسته بندي

۱. در اين مقدمه چنين مي خوانيم: «فالقرآن منه ناسخ ومنه منسوخ ومنه محكم ومنه متشابه ومنه عام ومنه خاص ومنه تقديم ومنه تأخير... ومنه ما تأويله فى تنزيله ومنه ما تأويله مع تنزيله ومنه ما تأويله قبل تنزيله ومنه ما تأويله بعد تنزيله...» (نک: قمى، تفسير المنسوب إلى: ۱ / ۲۲).

اصناف قرآن از دیدگاه معصومان هموار می‌کند. هر چند تشتت روایات اهل تسنن و اختلاف دیدگاه‌ها در تبیین نظریه نزول قرآن بر هفت حرف، موجب شده تا جمعی از قرآن پژوهان شیعی، احادیث آن را بی اعتبار قلمداد کنند (نک: خویی: ۶۱ - ۵۸؛ برای توضیح بیش تر درباره نظریه نزول هفت حرف و درک دیدگاه‌ها، نک: مؤدب، مرکز الثقافة: ۱ / ۱۲۵ - ۲۳۸).

دسته بندی دیگری از اصناف آیات، در احادیثی دیگر از معصومان منعکس شده که می‌گوید: «آیات قرآن به چهار گروه نازل شده است؛ ۴۱ آن درباره ما و ۴۱ درباره دشمنان ما، ۴۱ درباره فرائض و احکام و ۴۱ دیگر باقی مانده در مورد سنن و احکام و...» (کلینی: ۲ / ۶۲۸؛ عیاشی ۱ / ۸۴، ح ۲۵؛ ابن مغزلی: ۳۲۸، ح ۳۷۵؛ حسکانی: ۱ / ۵۶ - ۵۷، ح ۵۷ - ۶۰). علامه مجلسی در «بحار الأنوار» بابتی تحت عنوان «انواع آیات القرآن و ناسخها و منسوخها و ما نزل فی الأئمة علیهم السلام منها» گشوده و چند روایت در این زمینه آورده است. (مجلسی: ۹۲ / ۱۱۴ - ۱۱۶).

در تبیین این نوع احادیث باید هر دو سطح ظاهری و باطنی (یا تأویلی) آیات را در نظر گرفت.

### ساختار معنایی

این رهیافت در درون خود به دو سطح قابل تقسیم است. رهیافتی برای ضابطه مندسازی تفسیر قرآن به قرآن که آن را «شناخت معنایی جزءنگر» می‌نامیم و راهبردی برای معرفت قرآن به عنوان یک واحد منسجم و هماهنگ که بر آن نام «ساختار معنایی کل نگر» می‌نهیم؛ این رهیافت که در جای خود زیر ساختی برای ضابطه مندسازی تفسیر قرآن به شمار می‌آید، انسجام معارف وحی را به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته می‌نمایاند و بین معانی تمام آیات ارتباط می‌بندد و آن‌ها را به عنوان پیکر واحد و منسجم می‌نگرد.

ساختار معنایی جزءنگر - قرآن پژوهانی که به روش تفسیر قرآن به قرآن به عنوان کارآمدترین روش - بلکه تنها روش استوار برای تفسیر (نک: طباطبایی: ۱ / ۱۲؛ ۳ / ۷۵) - عطف توجه کرده‌اند؛ با تأمل در ساختار محتوایی قرآن کوشیده‌اند مبانی این روش را استخراج کنند تا گامی برای ضابطه مندسازی تفسیر قرآن به قرآن فراهم آورند.

در این زمینه بخشی از مقاله «مبانی قرآنی تفسیر قرآن به قرآن» به خامه علی فتحی را با تلخیص و اختصار ملاحظه خواهید کرد. از نظر ایشان یکی از مبانی تفسیر قرآن به قرآن، اذعان به هماهنگی مجموع آیات قرآن کریم است. به این معنا که تعالیم وحی از ساختار به هم پیوسته و نظام مند برخوردار است. چون یکی از امتیازات ویژه قرآن با وجود تنوع و گستردگی مطالب در آیات آن، عدم اختلاف و تناقض در میان مضامین آن می باشد با آن که قرآن مجید از یک سو در طول بیست و سه سال به تدریج در جنگ و صلح پیروزی و شکست، در شرایط دشوار و آسان و حالات گوناگون نازل شده است و از سوی دیگر با وجود جامعیت، در مواردی یک مطلب را با عبارت های گوناگون و گاهی با همان عبارت تکرار کرده، ولی هیچ اختلاف و تضادی در آن ها نیست.

برخی از آیات در این زمینه راهنماست مانند آیه (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (نساء / ۸۲). این آیه بر انسجام و هماهنگی کامل میان آیات قرآن دلالت دارد. از جمله نتایجی که علامه طباطبایی در تفسیر این آیه بیان کرده آن است که آیات قرآن ناظر به هم و مفسر یکدیگرند چراکه قرآن کریم دارای انسجام کامل است و همه مطالب آن با یکدیگر هماهنگ می باشد و هیچ گونه اختلافی در آن مشاهده نمی شود (طباطبایی: ۵ / ۱۹ - ۲۱). مفاد این آیه که به صورت قیاس استثنایی بیان شده تنها بیان عقد سلبی قضیه نیست که بین معانی قرآن هیچ اختلافی نیست بلکه مراد تبیین عقد اثباتی آن است به این که همه مفاهیم قرآنی منسجم و هماهنگ اند و به یکدیگر انعطاف و گرایش دارند. عقد اثباتی به صورت روشن تر در آیه (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًا...) (زمر / ۲۳) بیان شده است. در این آیه به دو ویژگی درباره کل آیات قرآن تصریح گشته است؛ یکی وصف «متشابه» (شبیبه یکدیگر) که ناظر به همگونی و یکدستی در اسلوب و معارف قرآن است (طبرسی: ۸ / ۷۷۲؛ طباطبایی: ۱۲ / ۱۹۱)، و دیگری واژه «مثنایی» که از ماده «ثنی» به معنای انعطاف بوده (سیوطی: ۵ / ۶۱۰) و سازگاری و وفاق میان آیه ها را می رساند. یکی از نتایج چنین اوصافی می تواند همگونی و پیوند میان آیات باشد به گونه ای که آیات متعدد بتوانند به فهم درست و کامل تر یکدیگر مدد رسانند (جوادی آملی: ۱۳۸۷، ص ۱۴۰). چنین کتابی که تمام آیات آن با هم انعطاف دارند حتماً مفسر یکدیگر، مبین همدیگر و شارح داخلی خویش اند (جوادی آملی:

۱۳۸۲، ص ۵۹ - ۶۰). بر این اساس تفسیر قرآن به قرآن، انسجام و هماهنگی آیات قرآن را نمایان می‌سازد و مبانی آموزه تأکید می‌کند که: تفسیر بدون استمداد از سایر آیات از قبیل (جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) (حجر / ۹۱) پاره پاره کردن پیکر واحد و منسجم قرآن خواهد بود. (نک: فتحی: ۲۰ - ۲۲).

گام اساسی در این نوع مطالعه از ساختار تعالیم وحی، کشف معیارهای ارتباط معنایی بین آیات وحی است. بر اساس این معیارها می‌توان رابطه بین آیات را شناخت و آن‌ها را با یکدیگر تفسیر کرد.

ساختار معنایی کل نگر - نظام دین حق یا تعالیم وحی، هر می‌شکل است که در رأس آن «توحید» یا همان کلمه‌ی طیبه «لا إله إلا الله» قرار دارد، اضلاع این هرم هر کدام به نوبه خود از رأس هرم معنا و مبنا می‌گیرند.

شاید بتوان اضلاع هرم تعالیم وحی را در چند دسته کلی بدین شرح تقسیم کرد: «هستی‌شناسی» با تمام قلمروها (مانند انسان‌شناسی، فرشته‌شناسی و...) و ابعاد و مراتب آن.

«سرگذشت گذشتگان» شامل همه حوادث تلخ و شیرین.

«فرجام‌شناسی» با تمام مراحل و ابعاد آن.

«راه‌شناسی و راهنماشناسی» اعم از هر چه که در راه و راهنمای انسان شرط شده و یا به عنوان موانع در آن دخالت دارد.

«برنامه‌های عملی» که شامل همه خُلق‌ها و احکام عبادی، فردی و اجتماعی است.

آن چه که مقصد و مقصود در تمام این قلمروهاست، پیراستن انسان از پندارها و رساندن وی به رأس هرم یعنی: «حقیقت توحید» است که از رهگذر معرفت و سپس باور به وحدانیت حق تعالی و درک حضور حکیمانه و دایمی او در همه عرصه‌های تکوینی و تشریحی که همان توحید ربوبی است، پدید می‌آید.

به طور نمونه تعالیم وحی در قلمرو «هستی‌شناسی» برای تبیین این حقایق است: عالم وجود سراسر تجسم اراده‌ی اوست و نظام آفرینش آیت حق تعالی است، عالم در مقام حدوث، عبث نبوده و در مقام بقا، رها نگردیده است؛ خداوند جدا و دور افتاده از هستی نیست و سررشته و

اختیار هستی به دست اوست. حقتعالی نه تنها آفریننده و ایجاد کننده تمام موجودات است بلکه برپا دارنده و تدبیر کننده آن هاست؛ به دیگر سخن، تمام اجزای عالم در لحظه لحظه وجود خویش وامدار و وابسته به خداوندند، تنها فاعل مستقل در هستی - که فاعلیت و وابسته به موجودی دیگر نیست - باری تعالی است و فاعلیت سایر موجودات جلوه ای از فاعلیت اوست که بدون اذن و اراده اش محقق نمی گردد.

در بُعد «سرگذشت گذشتگان» در قرآن نیز شبیه به همین آموزه ها را می یابیم، تاریخ گذشتگان عرصه تحقق سنت های حقتعالی و حضور دایمی و حکیمانه خداوند در نظام اجتماعی و فردی انسان هاست تا برای آیندگان درس عبرت باشد و در آینه تاریخ، تجسم اراده حقتعالی را بنگرند و تدبیر وی را در کیفرها و پاداش ها، ببینند. در سایر ابعاد نیز همانند این تحلیل امکانپذیر است. و حاصل آن ها این است:

تمام برنامه های بینشی و گرایشی در تعالیم وحی برای پندارزدایی، تعمیق معرفت ها و بالنده شدن این باورهاست تا انسان به توحید نظری به ویژه توحید ربوبی و عملی بار یابد و در پی آن به توحید عبادی گردن نهد و از این صراط مستقیم به قرب حقتعالی نایل آید.

به همین روست که انسانِ موحدِ ناب که ظرف وجودش رویش گاه کلمه طیبه است در قرآن به درختی تشبیه شده که سراسر وجودش از ریشه و ساقه و میوه ها، جلوه ای کلمه طیبه «لا إله إلا الله» است. ریشه این درخت ثابت و پابرجاست، باورهای حق بر روی تنه آن جوانه می زند و فضایل اخلاقی و اعمال شایسته از آن جوانه ها منشعب می گردد و به صورت میوه هر دم از آن سر می زند. قرآن در این باره می فرماید:

«آیا ندیده ای که خدا چگونه مثل زده است؟ سخن پاکیزه [ = کلمه توحید و شهادت از روی حقیقت به یکتایی معبود] چون درخت پاکیزه [وصف کرده] است که ریشه آن [در زمین] استوار و شاخه آن در آسمان است؛ میوه خود را هر دم به فرمان پروردگارش می دهد و خدا برای مردم مثل ها می زند، شاید به یاد آرند و پند گیرند.»

قرآن کریم در این تمثیل، کلمه توحید را درخت طیب با تمام اجزایش می شناسد به جای آن که کلمه طیبه را بر جزئی از درخت مانند ریشه یا ساقه و یا... حمل کند و این دلالت بر جایگاه اصلی توحید در تمام اجزای نظام دین دارد که در انسان موحد جلوه می کند.

بنابراین، معارف قرآن در عرصه جهان بینی و شناخت ها، عقاید و گرایش ها، تکالیف و منش ها، جملگی هرمی شکل و در مدار «توحید» قابل تبیین اند به گونه ای که می توان نظام معارف وحی را به صورت هرمی چند وجهی ترسیم کرد که در رأس آن «توحید» به ویژه توحید ربوبی قرار دارد و هر وجه آن یکی از ابعاد گرایش، بینش و منش را نشان می دهد و به نوبه خود راه توحیدشناسی و توحیدگرایی (و موانع و رفع آن) را به سمت رأس هرم نمایان می سازد.

اصناف مردم در آیات وحی نیز بنابه همین رسم قابل درک است. در محور صعود و سعادت بنابه درجه قرب و میزان توجه آنان نسبت به رأس هرم نامگذاری شده اند؛ مانند: متقی، مسلم، مؤمن، قانت، شهید، صالح و... در محور سقوط و شقاوت نیز بر اساس درجه بُعد و نوع رویکرد آنان نسبت به رأس هرم تعیین می گردند. مانند: فاجر، فاسق، کافر، منافق، مستکبر و... .

غزالی از زاویه دیگر به حقیقت هرم توحید راه یافته و به این نتیجه رسیده که همه چیز در قرآن در مدار «توحید» قابل تبیین اند وی می گوید:

«وبالجملة، فالعلوم كلها داخله في أفعال الله عز وجلّ وصفاته وفي القرآن شرح ذاته وأفعاله وصفاته وهذه العلوم لا نهاية لها، وفي القرآن إشارة إلى مجامعها؛ حاصل آن که همه علوم داخل در افعال خداوند است و در قرآن شرح ذات و افعال و صفات خداوندی است [بنابراین] این علوم، پایانی ندارد و در قرآن به کلیات و اصول آن ها اشاره شده است» (غزالی: ۱ / ۳۴۱).

در گزارش های قرآن کریم از محتوای کتاب های آسمانی گذشته نیز «هرم توحید» را مشاهده می کنیم از جمله در آیات ۳۶ تا ۵۵ سوره نجم که به نظر می رسد گزارش فشرده از محتوای صحف حضرت ابراهیم و تورات حضرت موسی است. در این آیات، تعبیر قرآن درباره پاره ای از تعالیم این کتاب هاست و به طور روشن حضور حکیمانه و دایمی حقتعالی را در تمام عرصه ها بدین شکل نشان می دهد:



(أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى \* وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى ... وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى \* وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى \* وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا \* وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ... وَأَنَّ عَلَيْهِ النِّشَاطَ الْأُخْرَى \* وَأَنَّهُ هُوَ أَعْنَى وَأَقْنَى \* وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى \* وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى)؛ «مگر او [انسان رویگردان از حق] از آن چه در کتاب موسی است، آگاه نشده است، و آیا او به آن چه در کتاب های نازل شده بر ابراهیم است، آگاه نکرده اند، ابراهیمی که به وظیفه اش به خوبی وفا کرد. آیا در آن ها این حقیقت نیامده است که همه چیز به پروردگارت منتهی می شود. و این که تنها اوست که خندیدن و گریستن را در آدمیان پدید آورده است. و این که تنها اوست که میرانده و حیات بخشیده است. و این که اوست که دو گونه نر و ماده را آفریده است... و این که آفرینش دیگر [پدید آوردن سرای آخرت] بر عهده اوست. و این که اوست که توانگری داده و دولت و مکننت بخشیده است. و این که اوست پروردگار ستاره «شعری». و این که اوست که قوم [هود]، عادِ نخستین را به عذاب هلاک ساخت... پس [ای انسان] در کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا می داری».

برای تبیین روشن تر و ژرف تر و نیز تاکید بیش تر بر ساختار هرمی تعالیم وحی، آموزه های زیر راهگشاست.

تمام پدیده ها در نظام آفرینش «کلمه الله» هستند قرآن می فرماید: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) (کهف / ۱۰۹)؛ «بگو: اگر دریا برای نگارش کلمات (نشانه های روشن) پروردگارم مرگب شود، پیش از آن که نگارش کلمات پروردگارم پایان پذیرد، دریا پایان خواهد یافت، هر چند مانند آن دریا را نیز به مدد آوریم» باز تمام پدیده ها «آیات خداست» و اجزای قرآن به عنوان کتاب تشریح نیز «کلمات» و «آیات خداوند» پس هر دو از آیات و کلمات ساخته شده اند. آیه بما هی آیه شأنی جز نمایشگری و نمایش دهی صاحب آیه را ندارد. هدایت های قرآن در این زمینه شگرف و زیباست. چون این کتاب در مواجهه با تبیین نظام تکوین در قالب الفاظ وحی نیز همان تعبیر «آیات الله» را به کار برده است از جمله در این آیات که می فرماید: (إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ \* وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ \* وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (جاثیه / ۳ - ۵)؛ «همانا در

آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است و در آفرینش شما و آن چه را که از جانوران پراکند، نشانه هایی برای اهل یقین می باشد. و نیز آمد و شد شب و روز و آن چه خداوند از آسمان برای روزی [خلق از باران] می فرستد و زمین را پس از مرگش زنده می کند و نیز وزش بادهای، آیاتی برای خردورزان است».

قرآن در این آیات از آن چه در آسمان و زمین است از آفرینش انسان، جانوران و... و همه پدیده ها را آیات خدا می داند. آن گاه در ادامه همین آیات، الفاظ تعبیری از کتاب تکوین را نیز آیات تلاوت شده نامیده، می فرماید: (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...)(جاثیه / ۶)؛ «آنها آیات خداست که به حق بر تو تلاوت می شود».

نوعی دیگر از این همسانی، در مراتب دلالت آیات کتاب تکوین و تدوین است. توضیح آن که برخی از آیات قرآن، نص در بیان توحیدند مانند آیه الكرسی (بقره / ۲۵۵) و آیه شریفه: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (آل عمران / ۱۸)؛ «خداوند که در کارهایش عدالت را برپا داشته، گواهی داده است که معبودی شایسته پرستش جز او نیست و فرشتگان و عالمان نیز بر آن گواهی داده اند. آری، معبودی شایسته پرستش جز او که شکست ناپذیر و حکیم است، نیست» و آیاتی دیگر از این دست. و یا سوره توحید که صدر و ساقه‌ی آن در مقام بیان توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است. (نک: طباطبایی: )

سراسر جهان تکوین آیات خداست که در آن معجزات انبیا بمنزله نص در بیان توحیدند؛ چون امکان هیچ نوع تأویل و توجیهی نسبت به دلالت معجزات بر حقایق (ادعا و دعوت) آورنده آنان نیست. جز آن که اساس آن را انکار کنند و سحر بنامند که ریشه در ستمگری و استکبار آنان دارد؛ قرآن درباره موضع فرعونیان می فرماید: (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ \* وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...) (نمل / ۱۳ - ۱۴)؛ «پس هنگامی که معجزات ما که همه به روشنی حکایت از حقایق رسالت موسی داشت، به آنان رسید گفتند: این جادویی آشکار است. فرعون و اطرافیانش با آن که دل هایشان به درستی معجزات ما یقین داشت آنها را به ستم و از سر تکبر انکار کردند...» به هر روی، قرآن از معجزات با تعبیر «آیات» یاد می کند مانند آیه شریفه: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

التُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ... (ابراهيم / ۵)؛ «ما موسی را با نشانه های خود [معجزات] به رسالت فرستادیم [و به او گفتیم]: قوم خود را از تاریکی های گمراهی برون آور و به سوی نور هدایت روانه ساز و روزهای الهی را [که حاکمیت خدا بر همه اسباب و عوامل آشکار شد] به آنان یادآوری کن».

فرازهای پایانی آیات فراوانی - به طور مشخص مانند آیات سوره نساء - نیز با اسما و صفات الهی ختم می شود. هر کدام از این اسما ناظر به محتوای آیه اند و در حکم تعلیل برای مفاد آیه محسوب می شوند این حقیقت ما را به ساختار تعالیم وحی رهنمون می کند و نقش «توحید» را در این نظام آشکار می سازد.

با شناخت ساختار معنایی کل نگر نسبت به تعالیم وحی، به نتایجی متعدد و درخشان دست می یابیم از جمله:

**الف - درک انسجام تعالیم قرآنی:** در نگاه ابتدایی، محتوای درونی یک سوره را با موضوعات متعدد می یابیم و در پی آن نوعی گسیختگی بین موضوعات قرآن را مشاهده می کنیم به گونه ای که - به طور نمونه - بخشی از آیات یک سوره سخن درباره هستی شناسی و بخشی دیگر بیان تاریخ و سپس ارایه تکالیف و بدون فاصله سخن از جهان آخرت و... دارد. با نگاه هرمی شکل به تعالیم وحی، همه آن ها را در اضلاع این هرم به سمت یک نقطه در رأس آن می نگریم؛ به گونه ای که رأس این هرم، حضور معنادار حق تعالی را در همه اضلاع با جلوه های اراده وی، نشان می دهد. در این زمینه کافی است یکی از سوره های قرآن به ویژه سوره های «طوال» و «مئین» را با همین نگاه، تلاوت کنیم تا این انسجام را به طور عینی بیابیم.

**ب - شناخت ماهیت نهضت انبیا:** بر اساس «هرم توحید» می توان ماهیت نهضت انبیا را شناخت. نهضت انبیا ماهیتی صرفاً توحیدی دارد. آنان انسان های معصوم (در تلقی و درک تعالیم وحی و اجرای آموزه های دین حق) و منصوب از ناحیه حق تعالی برای عینیت بخشیدن به اراده خداوند در زمین بوده اند. اهداف، خط مشی ها و شیوه های حرکت اصلاحی آنان نیز بر همین مبنا تبیین می گردد. به طور نمونه چون به اهداف بعثت انبیا در خطبه ی اول نهج البلاغه بنگریم آن را با عباراتی ژرف و زیبا چنین می یابیم:

فَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِمْ رَسُولَهُ... لَيْسَتَأُدُّوهُمْ مِينَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوْا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ وَيُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمَقْدَّرَةَ... پس خداوند در بین آنان [= مردمان] پیامبرانی فرستاد تا پیمان فطرتش را که در سرشت آنان بود، بگزارند و نعمت فراموش شده اش را به یادشان آرند و با تبلیغ [پیام های حقتعالی] [بر آنان احتجاج کنند و خردهای دهن شده [در زیر غبار کفر و شرک] را برانگیزند و آیات قدرت حقتعالی را به ایشان بنمایانند.

چنان که ملاحظه می کنید مدار اصلی و هسته مرکزی اهداف بعثت انبیا «توحیدشناسی و توحیدگرایی» است. انبیا، پیمان فطرت توحیدی انسان را می طلبند و نعمت فراموش شده پروردگارشان را یادآور می شوند و با تبلیغ یگانه پرستی بر آنان احتجاج می کنند و خردهای دهن شده را برای رؤیت آیات آفاقی و انفسی حقتعالی، بر می انگیزند. بنابراین، انبیا که خود نمونه روشن از حیات موحدانه اند، مبعوث شدند تا هرم توحید را احیا کنند، خرافه ها و پندارها را بزدایند، شرک و غفلت از پروردگار را که ریشه‌ی همه شقاوت ها و سقوط های انسان است در همه ابعادش براندازند و آدمی را در مسیر توحید که منشاء همه‌ی سعادت ها و کمال های اوست به راه اندازند، پس اصلاح واقعی امور انسان ها جز در سایه‌ی قرب خدا معنا و مفهوم نمی یابد و الا انبیا نسخه ای دیگر برای اصلاح و نجات انسان، ارایه می کردند.

از همین جاست که می گوییم: خدمتی که انبیا و در پی آن معصومان از اوصیای آنان به بشریت کردند، هیچ کس نکرده و نمی کند بلکه از کسی این امر خطیر ساخته نیست جز آن که در حد خود از مکتب انبیا در این باره الهام گرفته باشد.

از آن چه گفته شد به یگانه هدف نهایی نهضت انبیا - و در پی نهضت جهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که احیاگر منطق انبیاست - و چیزی جز «احیای توحیدشناسی و توحیدگرایی» آدمیان نیست، راه می یابیم و سایر اهداف حکومتی و غیر حکومتی آنان را در سایه همین هدف می نگریم. بنابراین، می توانیم بگوییم: اهداف رسالت انبیا، پلکانی و در طول یکدیگرند و هر کدام برای رسیدن به دیگری پی ریزی می شوند؛ اما آغاز و انجام این اهداف توحیدگرایی و پیرایش شرکورزی است، همان که شعار همه انبیا در همه مراحل دعوتشان بوده و لحظه ای از آن غافل نبوده اند. قرآن در آیات متعدد با تعبیر واحد چنین خبر داده که انبیا از

جمله حضرت نوح، شعیب، صالح، هود با یک منطق به تمام انسان ها گفته اند: (... یا قوم اَعْبُدُوا اللَّهَ...) <sup>(۱)</sup>; «ای قوم من تنها بندگی خدا کنید». هر کدام از انبیا با درک معصومانه خود از خواسته های خداوند کوشیده اند تا هدف از آفرینش انسان و جن را که عبودیت حقتعالی است به طور واقعبینانه و به دور از خطا تحقق بخشند. قرآن می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (ذاریات / ۵۶); «من جنیان و آدمیان را جز برای این که مرا بپرستند، نیافریدم». چه این که هدف اصلی فرود کتب آسمانی از جمله قرآن نیز، همین آموزه است. قرآن می فرماید: (هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ) (ابراهیم / ۵۲); «این ابلاغی است برای مردم تا [حقایق روشن شود و مردم] به وسیله ی آن ها بیم داده شوند و بدانند که خدا، معبودی یگانه است و صاحبان خرد نیز متذکر گردند». باور به یگانگی معبود و انجام عبادت حقتعالی مبتنی بر باور به توحید نظری و به طور خاص توحید ربوبی است.

ج - نسخه کمال و فلاح آدمی: انسان، سرشته به فطرت توحیدی و حیات او همزاد با پیمان «فطرة الله» است. قرآن می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...) (روم / ۳۰) خداوند در این آیه به پیامبرش - و در حقیقت به آدمی - دستور می دهد روی خود را به سوی این دین [تسلیم خدا بودن] بگرداند و بی آن که به راست و چپ گرایش یابد، تنها به آن چشم دوزد و بر این دین، پایدار باشد. دینی که فطرت الهی آدمی، وی را به آن گرایش می دهد، و خداوند همه انسان ها را بر آن آفریده است. در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید: خداوند، انبیا را در میان مردم مبعوث کرد تا «لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، تا پیمان فطرت را از آنان بستانند». از امام علی (علیه السلام) در تعبیر دیگر چنین می بینیم: «وكلمة الإخلاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ لا إله إلا الله، همان فطرت [آدمی] است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰). به همین رو، انسان تنها و تنها در سایه بازیافت از معرفت فطرت توحیدی خویش، خود را می یابد و چون این فرایند را با تعمیق معرفت و باور همراه با عمل به تکالیف، گسترش دهد، به تدریج با تمام وجود متوجه پروردگار خود می شود و باور می کند همه چیز جز ذات اقدس حق، فقیر محض و فانی اند و در هستی جز خداوند، هیچ چیز منشاء اثر نیست. همین توجه و باور، پایه اصلی کسب تمام کمال ها و فلاح های اوست. (برای توضیح بیش تر، نک: طباطبائی: ۱ / ۳۶۱

- ۳۵۸) در برابر این فرایند، سخن از «نسیان» فطرت است. انسان با این فراموشی از خود بیگانه شده به ورطه خسارت و سقوط در می آید به تعبیر قرآن که می فرماید: (... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...) (حشر / ۱۹)؛ «آنان خدا را فراموش کردند، پس خداوند، آنان را از یاد خودشان بُرد» این معادله به صورت قضیه موجه و عکس نقیض آن، بسی راهگشاست، قضیه موجه آن «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است و عکس نقیض آن (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) (التوبه / ۶۷) می باشد.

از این دو معادله می توان چنین نتیجه گرفت: آیات وحی در قلمروهای گوناگون «هستی شناسی»، «سرگذشت گذشتگان»، «فرجام شناسی»، «راه و راهنماشناسی» و «برنامه های عملی» که در قالب های گوناگون، تعلیم، تذکار، موعظه، جدال و... بیان شده است، جملگی برای حفظ و شکوفایی معرفت و باور به «توحید» فطری است که در بی آن همه سعادت ها را بر مدار «تقوا الله» رقم می زند.

بر همین اساس باید نخستین گام را «معرفت الله» دانست که در کلام امیر بیان به آن تصریح شده، می فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ...»؛ سرلوحه دین و نخستین گام دینداری، شناخت اوست و درست شناختن و کمال آن، باور داشتن اوست» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

د - نسخه پالایش رذایل و پیدایش و رشد فضایل: اصلاح پایدارِ خُلق و خوی ها به اصلاح مبانی آن یعنی اصلاح باورهای نادرست و تعمیق باورهای درست بستگی دارد چون نوع دیدگاه و عقاید هر فرد، منش اخلاقی او را شکل می دهد. به این نکته در نظام اخلاقی ادیانِ توحیدی از جمله اسلام توجه اساسی شده است. بر همین اساس توحید که زیربنای اصلی این نظام هاست با تار و پود مکتب اخلاقی آن ها پیوند خورده و به آن مبنا و اعتبار می بخشد. ایمان به خدا حسن فاعلی را می سازد و پشتوانه اخلاق را فراهم می آورد.

نیّت از سنخ آگاهی است و درجه ارزش کار به درجه آن بستگی دارد؛ کاری که با نیّت قرب به خدا صورت پذیرد والاترین ارزش ها را خواهد داشت. خداپاوری موجب بهره مندی از امدادهای تضمینی است که آدمی هر دم در مسیر پرفراز و نشیب تهذیب نفس به آن ها نیاز دارد. در این میان نقش باور به «توحید» در تحریک انسان کلیدی است. مشکل آدمی در

شناخت فضایل و رذایل نیست بلکه در نیرویی است که او را برای پیدایش و رشد فضایل و کاهش و پالایش رذایل تحریک کند. باید این محرک به قدری نیرومند باشد که انسان را در خلوت و جلوت و در همه عرصه ها تا نقطه نهایی پیش برد. این محرک را با این اوصاف فقط در حوزه خداباوری می یابیم از جمله: «امید به پاداش های خداوند» و «خوف از کیفرهای او» در دو جانب خوف و رجا، «محبت به حق تعالی» که موجب آراستن محب به اخلاق محبوب است، احساس «حضور در محضر خداوند» که در تمام زوایای آشکار و پنهان آدمی را به اصلاح فرا می خواند و بالاخره «درک توحید افعالی» که ره آورد ویژه قرآن است و عالی ترین سطح را برای آراستگی جان به اوصاف پسندیده، رقم می زند. محصول این محرک (درک توحید افعالی) تربیت بندگان صالح و مقربی است که مکارم اخلاق در زندگی شان موج می زند. در واقع این محرک که به تعبیر علامه طباطبائی نسخه منحصر به فرد قرآن برای بشریت است (نک: طباطبائی: ۱ / ۳۶۱ - ۳۵۸) به جای آن که احساس نیاز به کسب فضایل و پالایش از رذایل پدید آورد، انگیزه های نیرومند و پایدار می سازد تا از اول گرد رذایل بر دل او نشیند و مانعی بر سر رشد فضایلش پدید نیاورد، نمونه ای از اثر این محرک را در زوایای زندگی انبیا و از جمله حضرت یوسف (علیه السلام) می نگریم (برای توضیح بیش تر، نک: نجارزادگان: ۳۹ - ۱۰۴).

پس بر مصلحان و مربیان جامعه است، بر اساس راهبرد «هرم توحید» برنامه ریزی کنند و از ارایه نسخه های دیگر بپرهیزند. چون هر چند ممکن است نسخه های دیگر نتیجه دهد اما موقتی است و خسارت آن حداقل در تداوم حیات آدمی در جهانی دیگر - که وقوع آن قطعی است - برملا خواهد شد.

### نتیجه

ساختار تعالیم وحی را به سه نوع می توان دسته بندی کرد: «ساختار دلالتی» که به بررسی انواع دلالت های الفاظ قرآن بر معنا و مراد می پردازد و در پی فهم کلام خداست. «ساختار صنفی» در جست و جوی تقسیم بندی آیات به اصناف گوناگون است. این فرایند با الهام از روایات و یا اجتهاد قرآن پژوهان صورت می پذیرد و در آن تمام آیات طبقه بندی می شوند.

«ساختار معنایی» در دو سطح جزءنگر و کل نگر، راهیافتی برای حضور ضابطه مند به ساحت مقدس قرآن و رفع برخی از شبهات است.

ساختار معنایی جزءنگر در روش تفسیر قرآن به قرآن، کارایی فراوان دارد. چون در این روش، باید آیاتی که به لحاظ معنا، مفسر آیات دیگرند را شناخت.

ساختار معنایی کل نگر، تمام آیات قرآن را در هرم چند ضلعی به تصویر می کشد. در رأس این هرم کلمه طیبه «لا إله إلا الله» و اضلاع این هرم هر کدام از رأس هرم معنا و مبنا می گیرند. با درک این ساختار، گسیختگی بدوی در موضوعات درونی یک سوره یا درون کل قرآن، رخت بر می بندد. ماهیت نهضت انبیا آشکار می شود و زیر ساخت نسخه فلاح و اصلاح فرد و جامعه نمایان می گردد.



## منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی با ترجمه دکتر شهید و اندکی تصرف.
- ابن جزى، محمد، التسهيل لعلوم التنزيل، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
- ابن عاشور، محمد، التحرير والتنوير، ليبيا، الدار التونسية للنشر، بي تا.
- ابن مغزلى، على، مناقب الامام أمير المؤمنين على بن ابي طالب، تحقيق: محمداقصر المحمودى، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٣ ق.
- جوادى آملی، عبدالله، تفسير موضوعی «قرآن در قرآن»، چ دوم، قم، اسوه، ١٣٧٨ ش.
- \_\_\_\_\_، سرچشمه اندیشه (مجموعه مقالات و مقدمات قرآنی)، قم، اسراء، ١٣٨٢ ش.
- حسکانی، عبید الله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق: محمداقصر المحمودى، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ١٤١١ ق.
- حكيمى، محمدرضا و ديگران، الحياء، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.
- خوبى، ابوالقاسم، البيان فى تفسير القرآن، طهران، دار الكتب، ١٣٦٣ ش.
- زرکشى، بدرالدين، البرهان فى علوم القرآن، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار المعرفة، بي تا.
- سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، بيروت، دار الندوة، بي تا.
- طباطبائى، محمدرحسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، منشورات جماعة المدرسين، بي تا.
- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٥.
- عياشى، محمد، تفسير العياشى (كتاب التفسير)، تصحيح: هاشم الرسولى المحلاتى، طهران، المكتبة الاسلامية، بي تا.
- غزالى، ابى حامد محمد، احياء علوم الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ ق.
- فتحى، على، مقاله «مبانى قرآنى تفسير قرآن به قرآن»، مجله معرفت، ش ١٣٦، سال ١٨، مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمينى، فروردين ١٣٨٨ ش.

كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تصحيح: علي أكبر الغفاري، طهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٨٨  
ق.

مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، طهران، المكتبة الإسلامية، ط الثانية، ١٣٩٨ ق.  
مركز الثقافة والمعارف القرآنية، علوم القرآن عند المفسرين، قم، مكتب الاعلام الاسلامي ، ١٤١٧ ،  
١٣٧٥.

نجازادگان، فتح الله، رهيافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چ سوم،  
١٣٨٨ ش.